



ژوئیه ۱۳۸۸

پژوهش‌های علمی و فلسفی

بود و نه هرگز جهت استخراج آنها به قصد نقد کتاب، اما علت سامان دادن به آن یادداشتها و ارایه مقاله حاضر، نخست آن بود که در حین مطالعه کتاب مذکور، از انتشار شرح و تفسیر غزلیات حافظ تألیف جناب دکتر ثروتیان آگاه شدم و چنانکه از آن شرح برمی آید، ایشان اساس شرح را متن تصحیح شده خودشان قرار داده، آن را نهایی ترین و درست ترین متن اشعار خواجه دانسته‌اند، و حتی با اطمینان تمام دیگران را به آن ارجاع می دهند. ادیگر آنکه با وجود اشکالات فراوان و آشفتگیهای بسیار در تصحیح ایشان، هیچ نقد و بررسی ای درباره کار ایشان منتشر نشد.

باری، اینجانب، هرچه در آن متن تأمل کرد، هیچ اعتبار و شایستگی ای در آن نیافت که به عنوان منبع و مرجعی قابل اعتماد بتوان بدان رجوع کرد و یا دیگران را به آن ارجاع داد، و یا نکته ای را به وسیله آن اثبات کرد، به زعم بنده، اینکه تاکنون صاحب نظران حافظ دان

بدون تردید، دو متن مصحح قزوینی - غنی و دکتر خانلری، از دیوان حافظ، معتبرترین مأخذ و مراجع اشعار حافظ است. از آخرین کوششهایی که در تصحیح دیوان حافظ انجام گرفته است، غزلیات حافظ به تصحیح دکتر بهروز ثروتیان است. ایشان در این طبع تازه از اشعار حافظ به بررسی حافظ مصحح شادروانان قزوینی - غنی و دکتر خانلری پرداخته‌اند و از متن تصحیح شده آقایان دکتر عبوضی - دکتر بهروز، بهره جسته‌اند و «در موارد ضروری نیز به جامع نسخ حافظ زنده یاد مسعود فرزند و توضیحات و همچنین فهرست لغات نسخه استاد ابوالقاسم انجوی شیرازی مراجعه شده است.» [پیشگفتار مؤلف، ص، ۳۶].

نگارنده چند ماهی به مطالعه آن متن پرداخت، توضیحات و استدلالهای ایشان را با تأمل در تصحیحات و تحقیقات دیگر بررسی نمود و یادداشتهایی بر حاشیه آن کتاب نوشت که بیشتر از روی تفنن



● غزلیات حافظ



● انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۹

ابتدا به ذکر برخی از استنباطها و توجیحات ایشان در پیشگفتار می‌پردازم و سپس از آغاز توضیحات ایشان که بر متن غزلیات نوشته‌اند و ضبظهای مختار خودشان را توجیه کرده‌اند، نمونه‌هایی خواهد آمد، و از آنجا که حکایت شگفت کار ایشان و پریشانی و اشکالات توضیح‌ناشان در تمام غزلیات وجود دارد، نگارنده را از هر نوع انتخابی بی‌نیاز می‌کند.

۱. ص ۴۰، دربارهٔ بیت: چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه پری / به مذهب همه کفر طریقت است امساک، و اینکه ۹ نسخه به جای «پری»، «ملک» ضبط کرده‌اند و در درستی «ملک» نوشته‌اند: ... می‌دانیم که خواجه به قرینه امساک و کفر بودن امساک و مال اندوژی، در درون دل خود ملک گفته به معنی فرشته و نظر داشته به ملک به معنی پادشاه و سلطان وقت و رندانه او را از آدمی ندانسته و برتر و بهتر دانسته است... از این نکته‌های شگفت انگیز - که آن را باید

به نقد آن «تصحیح» و نیز «شرح و تفسیر» نپرداخته‌اند، نیز به همین علت باید باشد.

در متن تصحیح شدهٔ جناب ثروتیان، ابتدا پیشگفتار مفصلی در نقد و بررسی حافظ قزوینی - غنی و نیز حافظ خانلری و آرایه بر استدلالهای مصحح آمده است، که در حقیقت «براعت استهلالی» است از آنچه در متن کرده‌اند.

به حساب کشفیات مؤلف گذاشت. و اینکه حافظ «در درون» چه گفته و به چه نظر داشته در سراسر کتاب دیده می شود. آیا حافظ اگر به فرض که به پادشاه وقت هم نظر داشته، وقتی او را از آدمی ندانسته باشد، باعث برتری او از آدمی است؟ ایشان در همین بیت پری را فقط معادل جن «که زیبایی فریب دهنده و دیوانه کننده ای دارد» دانسته اند که با توجه به شواهدی چون «آن یار کزو خانه ما جای پری بود» و «طفیل هستی عشقند آدمی و پری»، «پری» مطلق فرشته معنی می دهد [لغتنامه ذیل پری].

گفتنی است درباره شاهد: آن یار کزو خانه ما جای پری بود، نوشته اند: «خانه ما جای پری بود، یعنی چشمه آب بود که پریان در آنجا زندگی می کنند. بالکنایه بسیار گریسته بوم و دیوانه شده بوم». اینجانب هیچ ارتباطی بین آن مصراع و این معنی نیافت!

۲-ص ۴۱، درباره: مباحث غره به بازی خود که در خبر است / هزار تعبیه در حکم پادشاه انگیز، پس از ذکر اختلاف نسخه ها نوشته اند: «ایهام در ترکیب پادشاه انگیز نهفته است که در هیچ یک از فرهنگها و لغتنامه هایی که در دسترس داشتم مشاهده نشد و تنها در واژه نامه خسرو و شیرین ضبط شده بود» و البته در پای همین صفحه اشاره فرموده اند که واژه نامه خسرو و شیرین را خودشان تألیف کرده اند. خوب شد ایشان تألیفات خود را «در دسترس» دارند، وگرنه معلوم نبود مفهوم پادشاه انگیز چگونه دانسته می شد! مزید اطلاعات به عرض می رسد که در لغتنامه دهخدا، ذیل «شه انگیز» (مخفف شاه انگیز) همان بیت خسرو و شیرین نقل شده است و همان معنی نیز ارایه گشته است.

۳-ص ۴۹، درباره بیت: ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم / خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت، پس از اینکه عقیده علمای علم بیان همچون «سکاکي»، «خطیب»، «تفتازانی» و نیز متأخران این علم مثل علامه همای را غلط خوانده اند و آن را رد کرده اند، «مسئله بیان و آشنایی با آن به حل مشکل بیت باری کرده است.» و در معنی نوشته اند: «خرقه از سر به در آوردن مجاز است و معنی حقیقی آن یعنی مردمک چشم من پلکها را باز کرد و چشم گشاده و باز ماند، به شکرانه بسوخت نیز لازم استعاره است و سوختن معنای مجازی دارد و آن سوختن با شعله آتش نیست و سوزش چشم است از بی خوابی و بیداری. یعنی ای محبوب من ماجرا کم کن و باز آ که مردم چشم من پلکها را گشاده و چشم من بازمانده و به شکرانه اینکه تو خواهی آمد چشم من می سوزد و سوزش دارد، چشم انتظار مانده ام، بیا که چشمانم از بی خوابی می سوزد.»

صرف نظر از معنی عجیب ایشان از بیت، جمله ها و عباراتی که نقل شد، انسان را به یاد انشاهای دانش آموزان دبستانی می اندازد که برای اینکه حتماً «ده سطر» بنویسند عبارات را تکرار می کردند: «بی خوابی و بیداری»، «می سوزد و سوزش دارد»، «چشم من پلکها را گشاده و چشم من باز مانده» و...

ایشان درباره خرقه، نوشته اند: «چشم نظیره ای دارد برای خرقه و آن پلک چشم است که درست به شکل خرقه می تواند باز و بسته شود و چشم را ببوشاند.»

معلوم نیست چگونه، خرقه (پلک؟) را از سر به در می آورد؟ آیا باز و بسته شدن پلک به شکل «از سر در آوردن خرقه» است؟ لابد این توضیحات را هم به واسطه آشنایی با علم «بیان» نوشته اند! به نظر اینجانب، عدم آشنایی ایشان با مفهوم «بیان ماجرا گفتن»^۱ و نیز «خرقه از سر به در آوردن» و «خرقه سوزی» [در آتش افکندن خرقه]^۲ باعث بروز چنین لغزشی در درک معنای بیت شده است.

۴-ص ۷۶ و پس از آن، درباره خوبان پارسی گو، شرح مسبوطی داده اند و در نهایت با مردود دانستن ضبط قزوینی - غنی، شرح و معنی غربی - که در حقیقت استدلال ایشان است - از بیت ارایه کرده اند. غفلت ایشان از مفهوم کلیدی «پارسی گو» منجر به ارایه معنی کاملاً بی پایه ای از این بیت شده است. جهت پرهیز از تطویل کلام، توجه ایشان را به مقاله محققانه استاد ارجمند، جمشید سروشیار (مظاهری) با عنوان «... خوبان پارسی گو... این پارسی بخوانند» جلب می کنم.^۳ ضمن اینکه جناب ثروتیان، دو بیت «گر مطرب حریفان این پارسی بخواند / در وجه و حالت آرد پیران پارسا را» و «سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد / دلبر که در کف او موم است سنگ خارا» را که از همین غزل است، «بی معنی و نابه جا» (!) خوانده اند که ندانستم چرا. [ص ۱۵۹۴]

۵- در صفحه ۸۳ پیشگفتار خود، ذیل شماره ۱۳ نوشته اند: «عدم فهم معنی بیت نیز یکی از دلایل تحریفات بوده است» و برای نمونه ذکر کرده اند: «ده نسخه: کاین حال نیست صوفی عالی مقام را، در نسخه قیخ [= قزوینی - خلخالی]: زاهد عالی مقام را» و معلوم نیست مفهوم «صوفی» را که از مفاهیم روشن شعر حافظ است و شخصیت معلوم الحالی در دیوان حافظ دارد، چه کسی نفهمیده است؟! البته ممکن است جناب ثروتیان استنباط دیگری از «صوفی» داشته باشند. از همین قبیل است، وضعیت «مهر» و «حکم» در بیت: بد زندان مگوای شیخ و هس دار / که با حکم [مهر] خدایی کینه داری، که به نظر ایشان چون معنی «مهر» را نفهمیده اند به «حکم» تبدیلش کرده اند. باید گفت که علت تغییرهایی از این قبیل - آنهم در مفاهیم روشنی چون صوفی و مهر، نمی تواند فقط به جهت ناآگاهی از آن مفاهیم باشد، بلکه ذوق کاتبان و خوانندگان شعر حافظ و اشتراک خصوصیات زاهد و صوفی و... را از نظر نباید دور داشت.

۶- در صفحه ۸۴ ذیل شماره ۱۵، «عدم توجه کاتب یا مصحح به شکلهای خیالی بیت یعنی مجاز و تشبیه و کنایه و مخصوصاً استعاره را موجب تحریف» دانسته اند و مثال زده اند: «در بیت: خرد که قید مجانبین عشق می فرمود / به بوی حلقة زلف تو گشت دیوانه، در نسخه خلخالی و تصحیح قزوینی - غنی، «حلقة» را به «سنبل» تغییر داده اند و متوجه نشده اند که بوی از کلمات ایهام ساز است: بوی: عطر - بوی: امید. استعاره موجود با ایهام همراه است... اینکه حلقة را



به سنبل بدل کرده‌اند، از عدم فهم شکل خیالی و در واقع نا آشنایی با فن بیان ناشی شده است.» کاش توضیح می‌دادند که تغییر حلقه به سنبل چه ربطی به بوی دارد، چون در هر دو حالت، بوی همان مفهوم ابهامی خود را خواهد داشت و اتفاقاً «سنبل» شکل استعاری بیشتری در بیت ایجاد می‌کند.

نیز مؤلف، در قسمت نقد و بررسی نسخه مصحح قزوینی - غنی، بحث مفصلی در مردود دانستن نسخه خلیجی کرده‌اند که برخی ایرادات ایشان در نوع خود شگفت‌انگیز است، و نمی‌دانم منظورشان از این نکته‌گیری‌های بی‌بنیاد چه بوده است، چه نسخه قزوینی - غنی پس از شصت سال «هنوز معتبرترین نسخه و مأخذ و مرجع نقل کلام حافظ است و اگر مبالغی سهو و خطاهای ناگزیر در آن رفع شود همچنان یکی از بهترین نسخه‌های دیوان حافظ خواهد بود.»^۵ برای نمونه به ذکر یک مورد از انتقادات مؤلف محترم از نسخه قزوینی - غنی می‌پردازم:

۷. در صفحه ۹۶ ذیل شماره ۱۲، به موضوع «ابهام معنی ابیات» پرداخته‌اند و نوشته‌اند: «گاهی معنی ابیات را ندانسته‌اند و گاهی نیز به معنی بیت پی برده‌اند، لیکن معنی مقصود شاعر برای ایشان مبهم بوده است [!] و زمانی نیز معنی را به نحو دیگری استنباط کرده‌اند و همین امر موجب تحریفات شده است.» و سپس به ذکر موارد این تحریفات پرداخته‌اند؛ تقریباً در تمام مواردی که ایشان ذکر کرده‌اند، هیچ ابهامی در معنی بیت یا به قول ایشان «معنی مقصود شاعر» نبوده است که باعث تحریف بشود. مثلاً بین «هیچ است آن دهان که نبینم از او نشان» و «هیچ است آن دهان و نبینم از او نشان» و یا بین «تا هم‌آغوش که می‌باشد و هم خانه کیست» و «تا در آغوش که می‌باشد و...» و یا بین «دنبال تو بودن گنه از جانب ما نیست» و «همراه تو بودن...» و یا بین «سنگ سان شو، در قدم نه همچو آب» و «... نی همچو آب» یا بین «هشدار که گر و سوسه نفس کنی گوش» و «... و سوسه عقل...» یا بین «کاین حال نیست صوفی عالی مقام را» و «... زاهد...» و یا بین «آب حیوان اگر آن است که دارد لب دوست» و «... اگر این است...» و... چه اختلافی بین دو وجه هست، که کسی چون معنی وجه اول را درک نکرده، به ناگزیر، آن را به وجه دوم تحریف کرده باشد؟ و تقریباً همه ایرادات ایشان که به علت «ابهام در معنی» به وجود آمده است، از همین مقوله است و تماماً بی‌اساس است.

همچنین در بخش دیگر پیشگفتار، مؤلف به «نقد و بررسی دیوان حافظ به تصحیح دکتر خانلری» پرداخته است، علاوه بر آنکه بعضی ایرادات این بخش نادرست است، گاهی نکته‌های ایشان قابل توجه و حیرت‌انگیز است. از آن جمله است:

۸ - در صفحه ۱۱۵، درباره بیت: من پیرسال و ماه نیم یار پی وفاست / بر من چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم، نوشته‌اند: «کاملاً روشن است که از من مضبوط اکثریت صحیح است و گذشتن از پیش کسی دارای مفهوم کامل تری است: یار از پیش من می‌گذرد و می‌رود همچنان که عمر از دست من می‌رود و از من می‌گذرد.» آیا

«بر من» همین معنی را، به شکل زیباتری، ارائه نمی‌کند؟

۹. در صفحه ۱۱۶، درباره بیت: شعر خونبار من ای باد بدان یار رسان / که ز مژگان سیه بر رگ جان زد نیشم، در ترجیح «بخوان» بر «رسان» نوشته‌اند: «کاملاً روشن است که بخوان صحیح است و مصحح... رسان را انتخاب کرده است در حالی که حافظ باد صبارا به صورت راوی پیش چشم دارد...» «باد»، «باد صبا»، «نسیم صبا» و نظایرش در شعر حافظ فقط رساننده پیغام و خبر است و اینکه «خواننده» هم باشد، کشف جناب ثروتیان است!

۱۰. یاد در صفحه ۱۱۷ نوشته‌اند: «حافظ همیشه «غم» را ارج می‌نهد و...» و شاهد آورده‌اند: اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد / من و ساقی بر او تازیم و بنیادش بر اندازیم که اتفاقاً در این بیت غم را هیچ ارجی ننهاد، قصد نابودیش را دارد! به ذکر یک نمونه دیگر از این «نقد و بررسی» اکتفا می‌کنم:

۱۱. در صفحه ۱۲۰، درباره بیت: آلوده‌ای چو حافظ فیضی ز شاه درخواه / کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد، نوشته‌اند: «... معنی راست نمی‌آید و بحر درست است... بهر طهارت معنی برای تطهیر ندارد...» نمی‌دانم استنباط مؤلف از «بهر طهارت» چه بوده است که معنی «برای تطهیر» را از آن برداشت نکرده‌اند. ولی از قضا «بهر» هم به معنی «برای» و هم با توجه به نوعی ابهام که با لفظ «بحر» دارد، درست است.

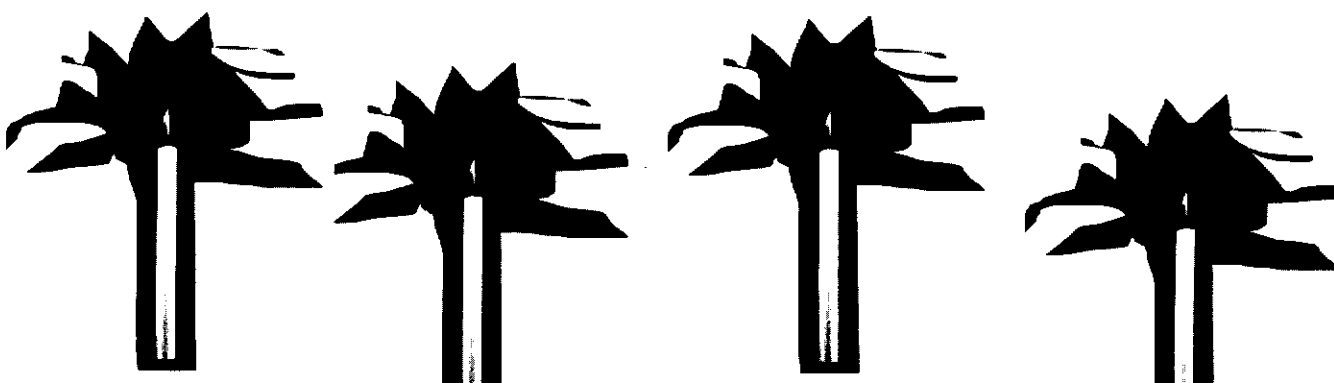
از موارد دیگری که مؤلف در پیشگفتار خود، هم حافظ قزوینی - غنی و هم حافظ خانلری را مردود دانسته، به ذکر دلایل درستی ضبط مختار خویش پرداخته‌اند، صرف نظر می‌کنم، که تمام موارد ایشان در پیشگفتار، محل اشکال و ایراد است و ذکر آنها فقط به تفصیل و تطویل کلام منجر می‌شود. همین قدر بس که نمونه‌های ذکر شده، «مشتی از خروار» بود.

اما متن کتاب هم از همان لون پیشگفتار، بلکه پر لغزش‌تر و بی‌پایه‌تر از آن است. حتی، اینجانب با مراجعه به بعضی قسمتهای شرح ایشان از غزلیات حافظ^۶ با اطمینان معتقد است که آن شرح هم ادامه همین نظریه‌ها و توضیحات آشفته و نادرست است که در بخش تعلیقات تصحیح خود آورده‌اند؛ لغزشها و اشتباهاتی مفصل‌تر و شگفت‌انگیزتر از تألیف نخستشان.^۷

مؤلف در متن کتاب آنگونه که خودشان ادعا کرده‌اند، «برده از روی حقیقت ابیات خواجه» برداشته‌اند. البته به دشواری این کار نیز واقف بوده‌اند و به سترگی کار و عزم خویش نیز اینگونه اشاره کرده‌اند که: «ترک ماسوی کس نمی‌نگرد / وه از این کبریا و جاه و جلال!» [ص ۱۰۹] اینک شمه‌ای از حدیث طرفه «کبریا و جاه و جلال» ایشان:

۱- ص ۵۹۱، در اثبات «جعد»، در مفهوم پیچ و شکن، دو بیت؛ یکی از عنصری و دیگری از فردوسی آورده‌اند که هیچ کدام، اثبات‌کننده آن معنی نیست.

۲- ص ۵۹۲، درباره مصراع: چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا،



نوشته اند: «شمع و آفتاب صحیح به نظر می آید: شمع آفتاب از نظر فن بیان قابل توجیه نیست.»

ایشان توجه فرموده اند که نور شمع، امروزه در مقابل نور آفتاب ناچیز است، ولی در تاریکی - و بی برقی! - شهبای قرن هشتم، شمع، جلوه ای دیگر داشته است. وانگهی «شمع آفتاب» اضافه تشبیهی رایجی در متون ادبی قدیم است و خیلی هم «قابل توجیه» است.

۳-ص ۵۹۴، درباره «خویان پارسی گو / ترکان پارسی گو» و نیز دو بیت: «گر مطرب حریفان...» و نیز «سرکش مشو که چون شمع از...» توضیحاتی داده اند که قبلاً راجع به آن استدلال و توضیح ایشان - که کاملاً بی اساس است - سخن گفته شد.

۴-ص ۵۹۵، درباره «هندو» نوشته اند: «به ساکن هند اطلاق کنند به جای هندی...» یعنی شخص هندی ای که در هند سکونت ندارد «هندو» یا «هندی» نیست! ^{۸۱}

۵-ص ۵۹۶، در بیت: ای دل شباب رفت و نچیدی گلی ز عیش / پیرانه سر بکن هنری ننگ و نام راه، و در اختلاف «عیش / عمر / عشق»، پس از ترجیح «عیش» استدلالشان اینگونه است: «... در اواخر عمر به تقوا و پارسایی روی بیآور... به پرهیزگاری (هنر ورزی) روی بیآور»، کاش می فرمودند در کدام بیت حافظ «عیش» و «هنر» به معنی «پرهیزگاری» به کار رفته است؟! آههم در اندیشه حافظ که حتی در پیری هم به عیش و عشرت می پردازد: گرچه پیرم توشبی تنگ در آغوشم گیر / تا سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم، پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد... یا خرد ز پیری من کی حساب برگیرد / که باز با صنمی طفل عشق می بازم و... که شواهدش در شعر حافظ فراوان است.

۶-ص ۵۹۹، درباره بیت: از پی تفریح طبع و زیور حسن و طرب / خوش بود ترکیب زرین جام بال لعل مذاب، بدون پشتوانه نسخه، از روی سلیقه شخصی خودشان، «زیور حسن» را به «زیور و جشن» بدل کرده اند ^۹ و نوشته اند: «در هیچ وضعی زیور حسن در این بیت درست نمی نماید»، گویا از این نکته غفلت ورزیده اند که، فراوان است شواهدی در شعر حافظ که در آنها نوشیدن «شراب لعل فام» باعث «افروختگی چهره معشوق» و «لاجرم، زیبایی بیشتر وی می شود:

شراب خورده و خوی کرده کی شدی به چمن

که آبروی تو آتش در ارغوان انداخت
لیکن از استدلال ایشان معلوم می شود که اشکال اساسی در این است که ایشان «زیور حسن» را به جام زرین شراب لعل فام منسوب دانسته اند، در حالی که به نوشندگان شراب مربوط است.

۷-ص ۶۰۰، در بیت «شاهد و مطرب به دست افشان، و مستان پای کوب / غمزۀ ساقی ز چشم می پرستان برده خواب، درباره «برده خواب [مست خواب]» آورده اند: «در این بیت مست خواب معنی نمی دهد و از همین جهت است که در نسخه خانلری «برده خواب» را انتخاب کرده اند». توضیح اینکه، جناب ثروتیان به جای «برده خواب» یا «مست خواب»، صورت سلیقه ای خودشان را که «بسته خواب» است، انتخاب کرده اند - البته در هیچ دست نوشته ای هم این ضبط نشده است - و استدلال کرده اند: «معمولاً حضور می و ساقی و غمزۀ موجب بیداری می شود و راه خواب را بر چشم می بندد». غافل از اینکه «خواب بستن» در معنی «شوراندن خواب» حتماً با حرف اضافه «بر» به کار می رود؛ می گویم «خواب بر چشم کسی بستن» و نه «خواب از چشم کسی بستن». ایشان در یادداشتی هم [ص ۶۰۱] اضافه کرده اند: «راهنمای تصحیح، حرف اضافه «از» است که می گوید غمزۀ ساقی از چشم می پرستان؟»

اگر به حرف اضافه مخصوص فعل خواب بستن دقت

می کردند، همین حرف اضافه، ایشان را به صورت درست تر «برده خواب» راهنمایی می کرد.

۸-ص ۶۰۱، درباره بیت: در چنین موسمی عجب باشد / که بیستند میکده به شتاب، به جای «بیستند»، وجه «ببندند» را صحیح شمرده اند: «به لازم وجه التزامی، «عجب باشد»، فعل ببندند صحیح است»، باید افزود که استدلال ایشان کاملاً بی پایه است، چه با توجه به بیت قبل، وجه «بیستند» صحیح است: عجب است که در میخانه را در چنین موسمی بسته اند.

۹-ص ۶۰۴، پس غریب افتاده است آن مور خط گرد رخت / گرچه نبود در نگارستان خط مشکین غریب، و نیز بیت: گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند / دور نبود گر نشیند خسته و مسکین غریب، و همچنین در صفحه ۶۰۵ درباره بیت: درویش نمی پرسی و ترسم که نباشد / اندیشه آموزش و پروای ثوابت، همه جدلهای ایشان بیهوده است؛ به رد کردن وجوه نادرستی پرداخته اند که نه در متن قزوینی - غنی آمده است و نه در نسخه مصحح دکتر خانلری و این کاری است که قزوینی - غنی و دکتر خانلری و دیگران، سالها عمر و وقت خویش را صرف آن کرده اند و دیگر هیچ احتیاجی به مطرح کردنشان نیست. البته، استدلالهای جناب دکتر ثروتیان در مردود دانستن وجوه نادرست، حیرت انگیز است و گاه چنان دچار لغزش شده اند که استنباط نادرستشان واضح تر از آن است که نیازی به بحث داشته باشد و جز تلف کردن وقت و کاغذ، هوده ای در پی ندارد. به عنوان مثال توضیحی که درباره غزل: ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت، داده اند و مرقوم فرموده اند: «اگر این مخاطب شاهد قدسی بود، مسلماً، هر شب در آغوش کسی نمی خوابید تا حافظ در این فکر جگرسوز شب زنده داری کند...!»، سست تر از آن است که هر توجه و نظری را به خود جلب کند. ولی نتیجه گیری مؤلف از شاهکارهای ذوق و فکر محسوب است!

۹-ص ۶۰۴، در بیت: چون بیاله دلم از توبه که کردم بشکست / همچو لاله جگرم بی می و پیمانه بسوخت، با مطرح کردن وجه نادرست «باده» رد کردن آن وجه غیراصیل نوشته اند: «... گنج کننده است و... نکته ای در بیت هست که از دیده ما پنهان است...» معلوم نیست چه احتیاجی به این استدلالهای غیرضروری بوده است که باعث «گنج» شدن مؤلف محترم شود؟! ایشان در بسیاری از ابیات دیگر نیز به همین علت دچار اشکال شده اند و نهایتاً هم همان اشکال - یا به قول خودشان «گیجی»! - باعث شده است که در درک مفهوم بیت به بیراهه روند.

۱۰-ص ۶۰۶، درباره بیت: ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم / خرقة از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت، نوشته اند: «اغلب دیده ام دوستانم در معنی بیت گرفتار سهو شده اند. اگرچه در اینجا قرار بر شرح ابیات دشوار نیست... لیکن می ترسم عمری نباشد و بماند». پیش از این درباره توضیحات ایشان از این بیت سخن گفته شد و روشن شد که مؤلف در این مورد هم بیش از «دوستان» خود گرفتار سهوند. ای کاش از اینکه عمری نباشد، نمی ترسیدند و بیت را به حال خودش می گذاشتند تا «بماند»!

۱۱-ص ۶۰۸، در بیت: حافظ این خرقة ببنداز مگر جان ببری / کآتش از خرمن سالوس و کرامت برخاست، به جای «سالوس و کرامت»، در متن غزل «سالوس کرامت» را آورده اند و استدلال کرده اند: «سالوس کرامت اضافه بیانی است. یعنی ریا و سالوس که با آن کرامت نشان می دهند... در هر حال عطف کرامت به سالوس، و کرامت را کلاً و مطلقاً سالوس دانستن نه تنها اندیشه و سخن حافظ نیست، حافظ وار نیز نیست» البته در عطف سالوس به کرامت باید

دانسته شود که منظور حافظ از کرامت نوع ربایی آن است و اتفاقاً این معنی، هم در اندیشه حافظ هست و هم حافظ وار:

- طمع ز فیض کرامت مبر که خلق کریم گنه ببخشد و بر عاشقان ببخشایند

- با خرابات نشینان ز کرامات ملاف هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد

- چندان که زدم لاف کرامات و مقامات هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد

- شرممان باد ز پشمینه آلوده خویش

گر بدین فضل و کرم نام کرامات بریم... نیز معنی ای که مؤلف از بیت به دست داده است راهی به دهی نمی برد!

۱۲. ص ۶۰۹، درباره غزل چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست، گفته اند: «... جز ابیات ۱۷ چنین که صومعه آلوده شد ز خون دلم / گرم به باده بشوید حق به دست شماست» و ۱۰ [ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند/ فضای سینه حافظ هنوز پر ز صداست]، همه ابیات شعر: بی نظیر و پرشور است. «معلوم نیست مقصودشان از



«بی نظیر و پرشور» چیست، چه، بیت ۱۰ از ابیات شورانگیز حافظ است و بیت ۷ نیز با شیوه بیان حافظ بیگانه نیست.

۱۳. ص ۶۱۰، درباره: معشوقه عیان می گذرد بر تو ولیکن / اغیار همی ببند از آن بسته نقاب است، گفته اند: «معشوق زیباتر است و حافظ اغلب محبوب و معشوق به کار می برد زیرا دوست او پیر خاتقاه و به اصطلاح خودش پیر مغان است.» اینکه دوست حافظ پیر خاتقاه و پیر مغان است، چه دلیلی تواند بود که حافظ اغلب «معشوق» و «محبوب» به کار برده است؟ و «معشوقه» و «محبوبه» به کار نبرده است؟ و اتفاقاً راء، بسامد «معشوقه» و نیز ترکیبات «معشوقه باز» و «معشوقه پرست» در حافظ کم نیست. در این باره نیز نظرشان استوار نیست.

۱۴. ص ۶۱۰، بیت: یارب چه غمزه کرد صراحی که خون خم / با نغمه های غلغله اندر گلو بیست، بیت را دارای «تعقید معنوی» خوانده اند (۱۹) و به جای «غمزه» در مصراع اول «نغمه» را درست

دانسته اند. البته گویا ایشان این فتوای خودشان را که حافظ یک لفظ را در دو مصراع با یک معنی به کار نمی برد [ص ۶۰۸] فراموش کرده اند. البته این فراموشی در بخشهای دیگر استدلالهایی که در وجه مختارشان ارایه کرده اند، وجود دارد مثلاً: ص ۶۴۰، در توضیح بیت: حافظ اندر درد او می سوز و با درمان بساز / زانکه درمانی ندارد درد بی آرام دوست.

۱۴. ص ۶۱۴، درباره: «تو خود حیات دگر بودی ای زمان وصال» به جای «زمان»، مؤلف، ضبط «نسیم» را توجیه فرموده اند و معنی شگفت انگیز ایشان از بیت تأمل برانگیز است! همچنین است توضیحات مؤلف درباره مصراع: «چو نافه بردل مسکین من گره مفکن» از همین غزل.

۱۵. ص ۶۱۵، در غزل: خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است، بیت: ای عاشق گدا چو لب روح بخش یار / می داندت وظیفه تقاضا چه حاجت است، که هم در تصحیح دکتر خانلری و هم تصحیح قزوینی - غنی و هم تمام دست نوشته های معتبر حافظ آمده است. به نظر ایشان «ترکیب ای عاشق گدا با این صراحت و گدایی با این ترتیب از حافظ بعید است، زیرا نه تنها ادیبانه نیست، و قیح هم هست.» بنابراین آن را در متن نیاورده اند! شگفتا از اینهمه «حیا و شرم»! توضیحات دیگری هم در اثبات نظرشان داده اند که: «اگر لب یار، روح می بخشد، پس وظیفه یا حقوق مستمر چیست که حافظ می خواهد؟» و البته باز هم باید گفت شگفتا از مناعت طبعشان!

۱۶. ص ۶۱۶، وجه «ای نازنین پسر» را با استدلالهایی مرجح دانسته اند که خواندنش مفرح است، هر چند قصد بازگویی توضیحات مفصل ایشان را ندارم، ولی دریغ است از این جمله ها بی بهره ماند: «... بسیار اتفاق می افتد که پیر از دنیا می رود و جوانی به جای او خرقه می پوشد و دستگیری فقرا را بر عهده می گیرد و در آن زمان سالک جوان [کدام؟] خود به سن و سالی رسیده است که می تواند این جوان را ای نازنین پسر، خطاب بکند و برای او خون خود را حلال تر از شیر مادر بداند، یعنی با همه اختلاف سن و قدمت خدمت و پیر سال بودن خودم [!] با تو بیعت می کنم و کرده ام.» و البته مثل تمام افادات دیگر ایشان هیچ منبعی برای آن نقل نفرموده اند.

۱۷. ص ۶۲۰، درباره بیت: سپهر بر شده پرویز نیست... توضیحات مفصلی در ترجیح «ریزه» [به جای قطره] داده اند که کاملاً غیر ضرور است. اما نتیجه گیری ایشان نشان می دهد که آن توضیحات مفصل برای این اظهار نظر بوده است که: «با همه تساوی دو شکل قطره و ریزه... و معلوم نیست ایشان چه تساوی ای بین «ریزه» و «قطره» دیده اند؟! [زین حسن تا آن حسن...!]

۱۸. ص ۶۲۱، در بیت: مرغ شب خوان را بشارت باد کانداز راه عشق / دوست را با ناله شبهای بیداران خوش است، به جای «ناله» به سلیقه خودشان «ناله ای» در متن آورده اند و نوشته اند: «اگر بخواهیم نقاب از چهره معنی برداریم صریحاً باید بگوییم... مژده باد بر مرغ شبخوان که دوست من او را دوست دارد، زیرا در راه عشق شب های بیداران با ناله ای همراه باشد برای دوست من خوش است و او خوش دارد... ظاهراً با ناله شبهای بیداران معنی مفید ندارد.» صرف نظر از عبارت بی معنی: دوست من او را دوست دارد... از نظر معنی در این بیت تفاوتی بین «با ناله ای» و «با ناله» نیست مگر آنکه «با ناله» رساتر است و معنی هم روشن: «برای دوست، شب، همراه با ناله عشاق شب زنده دار، خوش تر است و معلوم است که «مفید معنی است»!

۱۹. ص ۶۲۲، درباره: به هیچ دور نخواهند یافت هشیارش / چنین که حافظ ما مست باده از لست، نوشته اند: «... خطاب حافظ به مردم

زمان خود اوست و در آینده با کسانی سخن می گوید که شعر او را می خوانند و می شنوند. بنابراین نخواهید یافت، صحیح است. معلوم است که این معنی از وجه نخواهند یافت هم استنباط می شود.

۲۰. ص ۶۲۳، درباره گل در بر و می در کف و معشوق به کامست، در ترجیح «معشوق» بر «معشوقه» نوشته اند: «... کاتبان به عمد لفظ معشوق را به معشوقه بدل می کنند در حالی که متوجه نیستند که همه جا محبوب حافظ و دوست شاعر، پیر مغان و پیر درویشان است و... اما اینکه «این معشوق در مجلس و مجمع عارفان حضور دارد و معشوق خلوت نیست» نشان می دهد که ایشان از لفظ «معشوقه»، آن کاره مخصوص خلوت را خواسته اند و از لفظ «معشوق»، پیر مغان و پیر درویشان را و درباره این تفکیک و توجیه شگفت انگیزشان بیشتر سخن گفته شد. در حقیقت نکته ای که «همه متوجه آن نیستند» و آقای ثروتیان با این استدلالهای بی بنیاد حلش کرده اند، اشکال کار ایشان است. در این باره مفصلاً توضیح داده اند که معلوم نیست کدام نکته را ثابت می کنند.

۲۱. ص ۶۲۶، در بیت: عارفی را که چنین باده شبگیر دهند / کافر عشق بود گر نبود باده پرست، درباره اختلاف نبود / نشود نوشته اند: «... بجز نیز نارسائی خط دلایل ضبط آن را به صورت نشود، بوده است تا آسان تر خوانده بشود و بجز تلفظ نشود...». در این بیت تلفظ نبود به صورت نبود کار طفلان نوآموز دستانی است و گرنه کسی که اندک آشنایی با وزن شعر داشته باشد چنین خطی نخواهد کرد.

۲۲. ص ۶۲۶، درباره: بر آستانه میخانه هر که یافت رهی / از فیض جام می اسرار خاقانه دانست، نوشته اند: «مصراع اول این بیت ترجمه ضعیف (غیر ادبی) بیت نخستین است و زبان شعری ندادند نمی دانم استنباط ایشان از این بیت چگونه است که آن را ضعیف و غیر ادبی خوانده اند و گرنه این بیت هم زبان شعری والایی دارد و هم از نظر معنی مستقل است و ربطی به بیت نخست غزل آیه کوی میخده هر سالگی که ره دانست / دری دگر رن آذینه تبه دانست ندارد.

۲۳. ص ۶۲۷، درباره: آن شد اکنون که ز اینای عوام اندیشم / محسب نیز در این عیش نهائی دانست، بیت را به صورت: «در این، عیش» خوانده اند و پس از توضیحاتی نوشته اند: «... دانستن در چیزی: جز داشتن از آن یا نگاه کردن به این و آن و این معنی درست نیست... محسب نیز در این عیش من: به صورت نهائی می داند که از عوام نمی ترسم. اکنون وقت آن گذشته است که دیگر از عوام بترسم و در این عیش که من دارم... محسب نیز می داند که از عوام نمی ترسم». قرائت ایشان از بیت و معنی ای که ارائه کرده اند، کاملاً نادرست است؛ دانستن در چیزی» نه تنها صحیح است بلکه تعبیر رایجی در متون قدیم بوده است. «معنی بیت با توجه به همین تعبیر رایج، درست خواهد بود: محسب هم از عیش نهائی من باخبر است و آن را می داند پس چه لزومی دارد که از اینای عوام (در خانلری: افسوس عوام آمده که صحیح تر است) هراسی داشته باشم. این معنی که بگویم: «محسب ترسیدن من از عوام را می داند و به صورت نهائی از عیش من باخبر است» به کلی عرض شاعر را از بین می برد و معلوم نیست این مفهوم برداشت عجیب و غلط چگونه به ذهن جناب دکتر ثروتیان آمده است.

۲۴. ص ۶۲۷. درباره گنج قارون که فرو می رود از قهر هنوز / خوانده باشی که هم از عبرت درویشان است، در ترجیح «خوانده باشی بر «صدمه ای از اثر» نوشته اند: «خوانده باشی» اشارت به تهمت زنی قارون در حق موسی و برانگیختن زنی علیه وی، در حالی که در

حضور همه اعتراف کرد... ظاهراً گروهی این ماجرا را تشنیده اند و به جای آن صدمه ای از اثر را به کار برده اند یا به عمد چنان نوشته اند تا ماجرای تهمت [زنا به] موسی زبان به زبان نگردد که از نظر شرعی و اخلاقی خود مسئله ای است... واضح است که موضوع و معنای بیت را نمی توان به ماجرای تهمت زنا در حق موسی ارتباط داد. مسئله بیت، موضوعی کلی است که به کبر و نازی که قارون به جهت ثروت و گنج خویش می فروخت و در اثر دعای موسی، آن ثروت به خاک فرورفت، مربوط است.

۲۵. ص ۶۲۸، در بیت: حافظ اینجا به ادب باش که سلطانی و ملک / همه از بندگی حضرت درویشان است، درباره اختلاف سلطانی و ملک / سلطان و ملک، نوشته اند: «ناشی از عدم توجه به معنی و پارسم الخط فارسی است» معلوم نیست منظور ایشان از عدم توجه به معنی چیست. در هیچ کدام از دو وجه، ابهامی که باعث «گشنگی» باشد نیست، اما نکته این است که با توجه به مصراع دوم، نمی توان «سلطان و ملک» را درست دانست. این بیت در تصحیح قزوینی - غنی، نیامده است و در تصحیح دکتر خانلری هم به صورت «سلطانی و ملک» ضبط شده است.

۲۶. ص ۶۳۰، در بیت: ز پادشاه و گدا فارغ به حمدالله / گدای خاک در دوست پادشاه منست، در اختلاف گدای خاک / کمین گدای، در متن «گدای خاک» را آورده، نوشته اند: «ظاهراً معنی گدای خاک در دوست را نفهمیده، عوض کرده اند، گدای خاک در دوست، آن کسی که از در دوست خاک آستانه می خواهد تا سرمه چشم بکند... لیهام سلطان ما از در دوست خاک گدایی می کند».

اولاً «کمین گدای...» معنی مناسب تری دارد از متن مصحح دکتر خانلری هم اینگونه است از این امکان وجود دارد که چون معنی «کمین گدای...» را نفهمیده اند، به «گدای خاک...» تبدیلش کرده باشند، ولی عکسش غیر معمول است. ثانیاً «گدای خاک در دوست» معنی کسی را نمی دهد که خاک را از درگاه دوست گدایی می کند، بلکه نه خاک را که هر چیزی را که در آن درگاه به دوست مربوط است، گدایی می کند. ثالثاً مفهوم ابهام «سلطان ما از در دوست خاک گدایی می کند، یعنی چه؟ و از کجای بیت این معنی برمی آید؟ اشکال جناب ثروتیان در این است که پادشاه را در مصراع دوم با پادشاه مصراع اول یکی دانسته اند، در حالی که پادشاه دوم پادشاه معنوی و حقیقی حافظ است، ولی پادشاه نخست، در معنی لغوی هر صاحب قدرتی تواند بود.

۲۷. ص ۶۳۰، در بیت: گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ / تو در طریق ادب باش، گو گناه منست، و در اختلاف «کوش و / باش و» نوشته اند: «... اگر نگارنده اختیاری از خود داشت، شکل زیر را انتخاب می کرد: تو در طریق ادب باش و گو گناه منست. این شکل احتیاجی به داشتن اختیار از خود ندارد، چون هم مضبوط است و هم دست نوشت اشعار حافظ است و هم در متن قزوینی - غنی همین شکل [بدون وا] آمده است. معلوم نیست اختیار جناب مؤلف در اعمال سلیقه شخصی خود در موارد دیگر از کجا بوده است که در اینجا نیست؟!»

۲۸. ص ۶۲۳، در: رواق منظر چشم من آستانه تست، درباره اختلاف آستانه / آشیانه، نوشته اند: «به احتمال زیاد برابر ست زمان - شاعر بدون نقطه نوشته است تا هر کس به ذوق خود تعبیری سازد... خوب بود منبع و مآخذ این معلومات عجیب را نقل می فرمودند! توضیحات ایشان در ترجیح «آشیانه» بی اساس است، چه «آستانه» یا

توجه به مناسبتش با «رواق» و «خانه» صحیح تر است. نکته جالب تر اینکه در پایان استدلالهای نادرست خود، اضافه کرده اند: «... اگر می گفت منظر چشم در آن صورت، آستانه صحیح بود...» که گویا صورت مضبوط بیت را که در متن آورده اند، فراموش کرده اند. چون در بیت هم سخن شاعر چیزی جز «منظر چشم» نیست! توجه به این بیت حافظ هم «آستانه» را تأیید می کند:

به پای بوس تو دست کسی زبید که او

چو آستانه بدین در همیشه سر دارد
 ۲۹- ص ۶۳۵، توضیحات مفصلی درباره سنگ سیو/خاک سیو / سنگ و سیو، داده اند، سپس با اشاره به رسم سنگ سیو کردن در میان صوفیان - که البته ماخذ چندان مطمئنی ندارد - سنگ سیو را درست دانسته، آن را «بی طریقی معنی کرده اند. نه نظر این جانب، رسم سنگ سیو کردن اگر هم درست باشد، دو این بیت با مفهوم سازگار نیست و ایشان در آرایه معنی بیت به بیراهه رفته اند. با توجه به مضبوط آ نسخه که «خاک سیو» است، مفهوم بیت روشن است. تنها من سیوکش این دیر زنده سوز نیستم، حال من در مقابل سرانی [ایهام] که سیوکش این دیر بودند و در گذشته اند و اکنون از خاک سرشان سیو می سازند، بهتر است. «خاک سیو» را که ایشان معنی منطقی برایش قایل نشده اند، اینگونه نیز می توان توجه کرد که: باده نوشان فراوانی که، از فراوانی سیوکشی عاقبت کاسه سرشان هم به شکل سیو درآمده است و این معنی در شعر فارسی پیشینه دارد.

۳۰- ص ۶۳۶، درباره بیت: زبان ناطقه در وصف شوق نالان است / چه جای کلک بریده زبان بیهده گوست، در اختلاف: نالان / ما لال، وجه «ما لال» را درست دانسته، نوشته اند: «... این همه غلط از بدخوانی و زشت نویسی ناشی شده است که ما لال را نالان خوانده و نوشته اند، و گرنه چه جای نشان می دهد دو بخش سخن با هم سنجیده می شود و الا چه معنی دارد بگوییم زبان ناطقه در وصف شوق می نالد چه جای قلم است؟ یعنی بگذار زبان بنالد و قلم ننالد و این معنی مهم است.» در پاسخ به این استدلال سست و حیرت انگیز (!) باید به عرض ایشان رساند که حافظ نمی گوید «بگذار زبان بنالد و

قلم ننالد» بلکه با توجه به «چه جای...» معنی این خواهد بود که زبان در وصف شوق ناله می کند - که طبعاً آن ناله نامفهوم و نارساست - حال چه جایی برای قلم است، یعنی قلم با زبان بریده اش - ایهام - نمی تواند بیانگر شوق باشد و هم با توجه به بسامد نسخه هایی که «نالان» دارند [۹ در برابر ۴] و هم معنی، که نالیدن، بیان نامفهوم زبان است و صدای حرکت قلم هنگام نوشتن، «نالان» بر «ما لال» ترجیح دارد. به هر حال زبانی که لال است اصلاً نمی تواند سخن مفهومی بگوید ولی وقتی نالان است، چیزی می گوید اما در حد موصوف [یعنی «شوق ما»] نیست.

۳۱- ص ۶۳۷، درباره: نه این زمان دل حافظ در آتش هوس است و ترجیح و توجه «طلب» به جای «هوس» [ضبط خانلری و قزوینی - غنی] نوشته اند: «بدون تردید هر آن قلمی که به جای طلب، لفظ هوس را نوشته، در حق حافظ ظلم کرده و بیتی شاعرانه و زیبا را به بیتی کودکانه و زشت بدل کرده است... و آن کسانی که هوس نوشته اند... از فرهنگ ایرانی بی خبر بوده اند، زیرا اغلب مردم می دانند که برای طلب معشوق و برای بی قرار کردن کسی نام او را بر نعل



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پنهان جامع علوم انسانی

می نوشته اند و در آتش می نهاده اند... اشکال مؤلف محترم در این است که برای کلمه «هوس» همان معنی «زشت و کودکانه» را در نظر دارد و گرنه معلوم است که هوس در اینجا - مانند موارد فراوان دیگر - معنی میل و اشتیاق فراوان به معشوق می دهد و حافظ در این بیت می گوید این هوس را «با خود آوردم از آنجا نه به خود برستم». کوتاه سخن اینکه جناب ثروتیان چیزی از «نعل در آتش» به گوششان خورده است ولی معلوم است که معنی دقیق و کاربرد آن را در متون ندانسته اند.

۳۲- ص ۶۳۸، درباره بیت: آن پیک نامور که رسید از دیار دوست / آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست، نوشته اند: «... به علت کثرت نسخه ها و مرسوم و معمول بودن اصطلاح نامه بر در زمان ما، همین شکل [یعنی نابرا] انتخاب می شود که برای همه قابل فهم است...» خوب بود جناب ثروتیان تمام کلمات و اصطلاحات حافظ را که امروز «برای همه قابل فهم» نیست به شکل «معمول و مرسوم امروزی» تغییر می دادند تا همه بفهمند! باید به آگاهی ایشان رسانید که: «پیک را گاهی شفاهاً ابلاغ کرده و گاه کتباً پیک حامل پیام مکتوب پیک نامه و [نامور] خوانده می شده است نظامی فرماید: هم بدان پیک نامور دادش

سوی آن نامور فرستادش طبق قاعده رسم الخط قدیم فارسی کلماتی که به هاء غیر ملفوظ ختم می شوند، در اتصال به پسوندهای مختلف، این هاء آخر را می انداخته اند و علامت فتحه حرف ماقبل آن را می گذاشته اند تا مثلاً جامها (= جامه ها) با جامها (= جام ها) و... اشتباه نشود». ۱۲

طبیعی است توضیحات و استدلالهای مؤلف محترم در باب نامور / نامه بر به کلی بی پایه است. همچنین است برداشتهای ایشان از همین غزل؛ نوشته اند: «با دقت در غزل معلوم می شود دوست حافظ به علت فتنه از شیراز سفر کرده، حافظ در این سفر او را یاری کرده و قرار بر بازگشت وی به شیراز بوده و در آن دیار ماندگار نبوده است و آنجا محل سکونت دایم وی نبوده است.» که کشف این چنین معلوماتی نشان می دهد که مؤلف را در گزاردن فال حافظ و طالع بینی و این قسم علوم غریبه، هم دستی تواناست!

۳۳- ص ۶۳۸، بیت: خوش می دهد نشان جمال و جلال یار / تا در طلب شود دل امیدوار دوست، را توضیح داده اند: «به نظر می رسد دوست حافظ برای وی با خط مشکبار خود نامه نوشته و از جلال و جمال یار مژده داده است. در این غزل یار استثنائاً پیر مغان و پیر دستگیر حافظ یا از مقامات کشوری بوده و اما دوست حافظ در همراهی وی سمت نقیبی یا ادیبی داشته... غرض از دوست در بیت، خود حافظ است... در هر صورت باید بدانیم که... یار پیر دستگیر حافظ است و دوست حافظ در حضرت ایشان و همراه ایشان... در دو مفهوم جدا از هم به کار رفته است...» کشف مؤلف درباره نامه نوشتن دوست حافظ، در بیت اول به صراحت بیان شده است و فاعل «نشان می دهد» هم، همان «پیک نامور» است. اما این همه اطلاعات گرانبها را معلوم نیست مؤلف از کدام منبع آورده است؛ یار، پیر مغان و پیر دستگیر حافظ یا از مقامات کشوری و... چه معنی می دهد؟! مفهوم بیت روشن است ولی مؤلف خود و خوانندگان را سرگردان کرده است. آیا «دل امیدوار دوست» به معنی دل کسی که امید به دیدار دوست دارد، نیست؟ و در این صورت «دوست» همان دوست حافظ، و نه خود حافظ است و امیدوار صفت به جای اسم [حافظ] است. دوست و یار هم در این بیت، شخصیتشان هر دو یکی است، نه اینکه در «دو مفهوم جدا از هم» و بر دو تن، دلالت کند.

۳۴- ص ۶۳۹، درباره: و گر چنان که در آن حضرت نباشد بار /

بدین دو دیده بیاور غباری از در دوست، و در ترجیح «بدین دو دیده» بر وجه «برای دیده» نوشته اند: «... حافظ به زبان مردم ولایت خود سخن می گوید و در میان این دو سخن فاصله بسیار زیاد است: الف - غباری از در دوست به این دو چشم من بیاور. ب - از در دوست غباری برای چشم بیاور.» بنده، هیچ ندانست که بین این دو وجه - که حافظ «به زبان مردم ولایت خود» می گوید - «چه فاصله بسیار زیاد»ی است؟! و زبان مردم ولایت حافظ چه بوده است!؟

۳۵- ص ۶۴۰، درباره: حافظ اندر درد او می سوز و بی درمان بساز / زان که درمانی ندارد درد بی آرام دوست، در اختلاف درمانی ندارد / آرامی ندارد، وجه «آرامی ندارد» را در متن خود آورده اند و پس از توضیحات مفصلی که در شأن نزول ترکیبات بیت داده اند، نوشته اند: «قافیه آرام موجب شکل خیالی بیت شده و بی آرام و آرامی نداشتن و درد بی درمان و ساختن و سوختن را به ذهن آورده است.» روشن است که وجه «درمانی ندارد» به دلیل منطقی مفهوم مصراع نخست که - بی درمان ساختن را توصیه می کند - صحیح تر است. در واقع مصراع دوم، بیان علت توصیه حافظ به بی درمان ساختن است، زیرا درد بی آرام دوست درمانی ندارد و عجیب است که جناب مؤلف به عیب تکرار «آرام» در مصراع دوم و ضبط مرجع خودشان باز هم عنایتی نفرموده اند! [ز. ک: شماره ۱۱۴]

۳۶- ص ۶۴۱، درباره: گر آدمم به کویت و چندان غریب نیست / چون من در این دیار هزاران غریب هست، پس از توضیحات و جدل فراوان در ترجیح «هزاران» بر «فراوان»، نوشته اند: «حافظ از غربت خود در شیراز بارها سخن گفته است و در این غزل نیز این موضوع مطرح است.» که معلوم نیست منظور جناب ثروتیان از «غربت در شیراز» چیست؟ غربت در شهر خویش یا غربت معنوی و دوری از خاستگاه روحانی نخستین!؟

۳۷- ص ۶۴۲، درباره: پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز / بسوخت دیده ز حیرت که این چه بلعجی است، صورت مختارشان «بسوخت عقل زحیرت» است و استدلال فرموده اند: «... سوختن دیده از حیرت... قابل فهم نبود اما سوختن عقل از حیرت دو تأویل دارد... الف - عقل به صورت چیزی مجسم می شود که شعله کشیده می سوزد. ب - عقل به صورت انسانی مجسم می شود که از رشک و ظلم و جز آن می سوزد... و می گویند: از تعجب چشمانش از حقه بیرون زده بود!» درباره استدلالهای ایشان باید گفت: عقل و دیده هر دو از حیرت بسوخت!

همچنین درباره «پری» و «دیو» در همین بیت نوشته اند: «... زنان با همه زیبایی در حجاب هستند و مردان بی هیچ حجابی خود را آراسته، در مجامع ظاهر می شوند.» پس یاد گرفتیم و حیرت هم نکردیم که پری = زنان و دیو = مردان! بلعجب تر از همه اینکه درباره توضیحاتشان در این بیت، به بیت: آن همه شعبده ها عقل که می کرد آنجا [کذا] / سامری پیش عصا و ید بیضا می کرد، استشهد جسته اند، در حالیکه در متن غزل سالها دل طلب جام... این بیت را اصیلش ندانسته، نیاورده اند!

۳۸- ص ۶۴۳، درباره اختلاف مدامم / هزارم، در بیت: بیار می که چو حافظ هزارم استظهار / به گریه سحری و نیاز نیم شبی است، نوشته اند: «کاملاً روشن است که شکل نخستین [مدامم] منطقی تر و درست تر است...» و سپس بیت را با هر دو ضبط، جداگانه معنی کرده اند و نتیجه گرفته اند که استنباط خودشان درست است. البته در ترکیب و معنی دو جمله ای که ارایه کرده اند هیچ اختلافی دیده نمی شود!

۳۹- ص ۶۴۳، در بیت: خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار

چیست، ایشان صورت درست مصراع را، «عیش و صحبت باغ بهار» دانسته، آن را «زیباترین شکل ممکن» نامیده‌اند. در حالی که در خانلری و قزوینی - غنی، هر دو به صورت «عیش و صحبت و باغ و بهار» آمده است. ناآگاهی از مفهوم «صحبت» باعث شده است که جناب ثروتیان ضبط سلیقه‌ای خودشان را پسندند و آن را «زیباترین شکل» بدانند! وگرنه «صحبت باغ بهار» در این بیت چگونه قابل تفسیر است؟

۴۰- ص ۶۴۴، در بیت: لطیفه‌ای است نهانی که عشق از آن خیزد / که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است، توضیح داده‌اند: «ظاهراً زیبایی از او در آهنگ خوشخوانی بیت موجب تغییر گشته. لطیفه نهانی، به صورت درخت و گیاهی زایا و دریایی پر از گوهر پیش چشم شاعر بوده است و از آن صحیح است». بین «از آن» و «از او» از نظر آهنگ خوشخوانی چه اختلافی وجود دارد؟ و اتفاقاً «از او» در ایجاد استعاره نقش هنری بیشتری دارد.

۴۱- ص ۶۴۴، درباره: سحر کرشمه چشمت به خواب می‌دیدم، و در توضیح و توجیه حُسن / چشمت / چشمش / وصلش، نوشته‌اند: «کرشمه از آن چشم است... در حالیکه بیت در پی سخن بالا آمده و آستان تو، ترکیب چشمت را منطقی‌تر نشان می‌دهد». اول اینکه عقیده «کرشمه از آن چشم است» بی‌اساس است، چه، کرشمه حسن، کرشمه ساقی، کرشمه جادو، کرشمه صوفی، کرشمه ناز و... در شعر حافظ فراوان است. دیگر اینکه، آستان تو در بیت قبل [بر آستان تو مشکل توان رسید آری / عروج بر فلک سروری به دشواری است] تأییدکننده «چشمت نیست، چون پس از بیت موردبحث هم این بیت آمده که: دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ... و واضح است که ضمیر «ش» در دلش، وجه چشمش را تأیید می‌کند. البته غرض نگارنده اثبات و ترجیح «چشمش» نیست، بلکه منظور آن است که به وسیله استدلالهای ضعیف جناب ثروتیان هر وجهی را می‌توان درست شمرد.

۴۲- ص ۶۴۴، درباره: راح روح که و پیمان ده پیمانه کیست، پس از ذکر توضیحات غیرضرور در رد وجوه نادرست بیت، بیت را این گونه معنی فرموده‌اند:

«یارب، لب او با پیمانه چه کسی پیمان داده است که به او شراب بدهد... یا با شراب چه کسی پیمان داده است». اینجانب هر چه مکرراً این جمله‌ها را مرور کردم ندانستم که آخر معنی «لب او با پیمانه چه کسی پیمان داده... / با شراب چه کسی پیمان داده...» چیست! شاید خودشان بتوانند اینجا هم «پرده از روی حقیقت» معنی جمله‌های مزبور بردارند. شگفت کاری ایشان در این بیت به همین جا ختم نمی‌شود، بعدش هم خواندنی است: «پیمانه معجزاً و به رمز در معنی دل در حافظ به کار رفته است... دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند / گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند». او البته منظورشان این است که در این شاهد، پیمانه به معنی دل است! در ادامه هم فرموده‌اند: «معنی کنایی بیت... که آشکار و بسیار زیباست این است: لعل لبش با پیمانه چه کسی عهد بسته است؟ یعنی می‌خواهد شراب چه کسی را بنوشد... آیا معنی‌ای که از بیت فهمیده می‌شود، این است؟ «شراب چه کسی را بنوشد»، یعنی چه و از کجای بیت استنباط می‌شود؟!»

۴۳- ص ۶۴۵، در مصراع «یارب آن شاه‌وش ماه‌رخ زهره جبین» ترکیب «زهره جبین» کاملاً دارای اصالت است و نیازی به توجیهی از این دست ندارد: «به قرینه لفظ رخ کلمه زهره جبین مناسب می‌نماید، زیرا رخسار چون ماه‌پیشانی [!] ترکیب چون زهره می‌خواهد... و استدلال بی‌اساس و نامفهومی است و نیز آورده‌اند: «...ظاهراً مهر فروغ صفت مرسوم برای رخسار است نه برای شخص...» البته واضح

است که ترکیب «مهر فروغ» برای هر اسمی، چه رخسار، چه اسم هر شخص، می‌تواند صفت واقع شود.

۴۴- ص ۶۴۶، در غزل: ماهم این هفته شد از شهر و به چشم سالی است، در توضیحی مرقوم داشته‌اند: «در این غزل به غریبی شاعر (بیت ۴) و جوانی پیر خانقاه (بیت ۳) و اینکه او مردی است [!] (بیت ۴) و زیبایی وی (همه ابیات) و مسافرت موقت وی اشاره شده است.»

عجبا از این همه کشف! درباره «غریبی» شاعر، گویا جناب ثروتیان هر جا به لفظ غربت یا غریب برخورد کرده‌اند چنین فهمیده‌اند، دیگر مهم نیست آن لفظ درباره چه کسی باشد. در بیت ۴ همین غزل هم که ایشان چنین برداشتی از غریبی شاعر کرده‌اند آمده است: «وه که در کار غریبان عجبت اهمالی است!» اما درباره جوانی پیر خانقاه، که از بیت «می‌چکد شیر هنوز از لب همچون شکرش / گرچه در شیوه‌گری هر مژه‌اش قتالی است»، بی‌بدان برده‌اند، می‌توان بر این اساس، پیر خانقاه را، نه جوان که طفل شیرخواره دانست، اما مرد بودن پیر خانقاه هم از بیت: ای که انگشت‌نمایی به کرم در همه شهر / وه که در کار غریبان عجبت اهمالی است، به نظر جناب مؤلف رسیده است. لابد چون به نظر ایشان بعید بوده است که زنان، مشهور به کرم باشند، به آن کشف مهم رسیده‌اند! ای کاش در کشفیات مؤلف از این غزل، به علت مسافرت پیر و مقصد و زمان سفر او و نیز سهل‌انگاری اش، دهان اتم مانندش (جوهر فرد) بدقولی و پیمان‌شکنی اش، و نکات دیگری درباره این پیری که جناب ثروتیان ساخته‌اند، اشاره‌ای می‌شد تا هیچ نکته‌ای مستور نماند!

۴۵- ص ۶۴۸، درباره: ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست، در اختلاف وجه زاهد / واعظ، نوشته‌اند: «غرض از زاهد به شهادت ابیات دیگر در دیوان حافظ زاهد ربایی است، و همین موجب تغییر زاهد به واعظ گشته است.»

این چه استدلال بی‌پایه‌ای است که چون زاهد ربایی است، موجب تغییر آن شده است! ضبط خانلری «واعظ» است و هیچ اشکالی هم ندارد، چه، مضبوط ۶ نسخه چنین است.

۴۶- ص ۶۴۸، درباره: حافظ ار بر صدر نشیند ز عالی مشربی است نوشته‌اند: «صدر، با عالی همتی سازگار و مناسب است» و بر این اساس ایشان «عالی همتی» را در متن آورده‌اند. باز هم استدلالشان مردود است، چه «صدر» فقط با کلمه «عالی» مناسبت دارد، نه با عالی همتی و از این نظر، عالی همتی و عالی مشربی، هر دو، با «صدر» سازگار توانند بود. البته بسامد دست‌نوشته‌ها «عالی همتی» را تأیید می‌کند.

۴۷- ص ۴۶۹، در بیت: از حیای لب شیرین تو ای چشمه نوش / غرق آب و عرق اکنون شکری نیست که نیست، به جای «حیای»، وجه «خیال» را درست دانسته‌اند و استدلالشان هم چنین است: «... توجه به معنای بیت سوم [اشک غم‌از من ار... در تغییر خیال به حیا نقش داشته... خیال لب درست است و درست نیست بگویند به علت حیای لب او غرق عرق شدم... در هر حال جمله چنین است: از تصور (خیال) لب شیرین تو و اندیشیدن به شیرینی لب تو، شکر غرق آب و گلاب می‌شود (یعنی شرم می‌کند) و شربت می‌سازد...» معنی را به غلط استنباط کرده‌اند. وجه درست بیت همان «حیای» است که در نسخه‌های مصحح غنی و خانلری هم آمده است و اتفاقاً «خیال»، شکل هنری بیت را از بین می‌برد، معنی هم چنین خواهد بود: ای چشمه نوش، شکر با آن همه شیرینی، از فراوانی شیرینی لب تو شرم می‌کند و غرق آب و عرق می‌شود. [ایهام].

۴۸- ص ۶۵۲، در: غلام نرگس جم‌اش آن سهی سرورم، به جای «سهی سرورم»، در این بیت «سهی قدم» را در متن آورده‌اند و نوشته‌اند:

سهی یعنی راست و این صفت سرو است. شاعر در ترکیب «سهی
قد» ایجاد استعاره کرده و قد را به صورت سرو پیش چشم آورده،
صفت سهی را به آن نسبت داده است (لازم استعاره):

سهی، (Sahig) از (sahistan) ^{۱۳} به معنی به نظر رسیدن و چشمگیر
بودن صفت هر مرصوف قامت داری تواند بود. اما نکته مهم در این
است که آنچه سهی سرو و یا سهی قد را استعاره می کند لفظ «نوکس»
و یا انگاهی نیست. در مصراع دوم است، یعنی سهی قد و سهی سرو
هیچ کدام به تنهایی استعاره نیست که برای «برخی مفهوم نباشد» تا
بخواهند آن را به «پری رویم» بدل کنند. در این صورت باید بیتهایی
مثل: سرو چمن من چرا میل... را نیز تغییر می دادند تا مفهوم باشد!

۴۹، ص ۶۵۳، در بیت: عنان کشیده روی ای پادشاه کشور حسن
/ که نیست بر سوراخی که دادخواهی نیست، درباره اختلاف پادشاه
کشور حسن / پادشاه حسن و جمال، استدلالی آورده اند که در نوع
خود خواندنی است: «پادشاه کشور حسن پیر حافظ است... حافظ
می گوید: ای پیر من... عنان است را بکش، تند مرو که در هر نقطه
مظلومی ایستاده دادخواهی می کند، یعنی دادخواهی و ظلم زیاد
است... خیلی شکست انگیز است، یعنی ممکن است مریدی به پیر
خودش بگوید مراقب باش به کسی ظلم نکنی تا مظلومان از تو
دادخواهی نکنند!» پس این چه پیری است که ظالم است و شاگردش
به او هشدار و احتیاط می دهد!

سخن به درازا کشید، نگارنده قصد داشت به طور مختصر
گوشه ای از هنر نمایه های مؤلف را بررسی کند، ولی در تمام
توضیحات و تعلیقاتی که ایشان بر تک تک غزلها نوشته اند جای ایراد
هست، استدلالهای جناب مؤلف هیچ مشکلی را که از شعر حافظ

حل نمی کند، هیچ، بل بیچیدگیهای تازه ای را در آن به وجود
می آورد. بخشی از ضبتهایی که انتخاب کرده اند در یکی از دو
تصحیح شادروانان قزوینی - غنی و دکتر خالطری آمده است. در
جاهایی هم که به سلیقه به ذوق خودشان عمل کرده اند از توضیحات
آخر کتاب پیداست که در فهمیدن و فهماندن مفهوم بیت و چهار
اشکال و اشتباه شده اند. مراجعه نکردن مؤلف محترم به تحقیقات
معتبری که درباره حافظ انجام گرفته باعث شده که در پاره ای از
مواردی که مشکل بیتی را دیگران حل کرده اند، ایشان دوباره به
صورت نادرست مطرح کنند. همچنین نظریه های عجیبی که
درباره حافظ و شعرش از راه آورده اند، معلوم نیست از کدام منبع و
ماخذ است. ^{۱۴} البته ناگفته نماند که جناب مؤلف گاهی به تألیفات
قبلی خودشان ارجاع داده اند، از جمله در صفحه ۲۹ پیشگفتار کتاب
درباره تعریف مجاز و استعاره به کتاب بیان در شعر فارسی خود
اشاره فرموده اند که البته آن تعریف در آن کتاب و این کتاب نادرست
است!

دیگر از نوع رسم الخط متن غزلها، اعراب گذاری (یا به قول
خودشان «مشکول نویسی») [آوانگارهای کلمات] از جمله آوانگاری
ایمن به صورت eyman در صفحه ۲۰ [و حتی نارساییهایی که در اثر
ایشان دیده می شود، سخنی نمی گویم، هر صفحه ای از کتاب را که
باز کنیم حکایت همان است که گفتیم و خوانندگان می توانند این
آشفته گیها را در سراسر کتاب ببینند.

پانوشتهای:

۱- از جمله در مقاله ای که ایشان در کتاب مآذ ادبیات و فلسفه شماره ۵۰

